

ازدواج با فرزند خوانده، مخالف شهودهای اخلاقی است

منبع: روزنامه اعتماد، روز دوشنبه، مورخ: ۹ دی ماه ۱۳۹۲

گفتگو از: اهورا جهانیان

قانون حمایت از کودکان بی سرپرست، هر چند که با تایید شورای نگهبان نهایی شد، ولی به دلیل رسمیت بخشیدن به ازدواج فرزندخوانده با پدر یا مادر، هنوز با نقدهایی از جانب صاحب نظران مواجه است. سروش دباغ در این مصاحبه، به روایی یا ناروایی اخلاقی ازدواج با فرزندخوانده می پردازد و آن را از جنبه های گوناگون می کاود.

چنانکه می دانید، لایحه مربوط به کودکان بی سرپرست نقدهای زیادی به امکان ازدواج فرزندخوانده با والدین خودش وارد کرده است. چنین ازدواجی چرا غیر اخلاقی است؟

چنانکه در می یابم، دلیل اعتراضات موجود به قانونی شدن چنین ازدواجی، که در نوشته ها و مصاحبه های بسیاری مطرح شده، این است که فرزندخوانده در حکم فرزند انگاشته می شود و صدور مجوز چنین ازدواجی، نوعی به رسمیت شناختن رابطه جنسی با محارم است. البته به لحاظ فقهی و بیولوژیک، رابطه والدین با دختر و پسرشان متفاوت از رابطه آنها با فرزندخوانده شان است. اما وقتی شما کسی را به عنوان فرزند می پذیرید، او در واقع در زمره محارم شما محسوب می شود. آن کودک به منزل شما می آید و قرار است محیط امنی در خانه شما برای او فراهم شود و به او با دیده انسانی نگاه شود نه با نگاه جنسی. اگر هم این نگاه از ابتدا انسانی باشد، نباید بعداً تغییر یابد. چه در عرف ما و چه در عرف مغرب زمین، عروس و داماد هم جزو محارم اند؛ با اینکه نسبت بیولوژیک با خانواده همسر خود ندارند. اگر پدرشوهر یا مادرزن رابطه نامشروعی با عروس یا داماد خود داشته باشند، قبح عمل آنها در جهان امروز در عداد زنای با محارم است. چند سال قبل نوه یکی از نویسندگان مشهور غربی، افشا کرد که آن نویسنده مشهور با عروسش (یعنی مادر این دختر) رابطه جنسی داشته؛ از اینرو وی با تلخی از پدر بزرگ خود یاد می کرد. آن ایام من در انگلستان درس می خواندم، از برخی از دوستان و دانشجویان انگلیسی و اروپایی در این باب سوال کردم؛ جملگی بر این باور بودند که قبح این عمل نظیر قبح زنای با محارم است. حالا در قصه فرزندخوانده هم چنین نگاهی حاکم است. یعنی وقتی شما کسی را به فرزند می پذیرید، باید با او مثل فرزند خودتان رفتار کنید. وقتی که عرف جامعه ما به چنین ازدواجی واکنش نشان می دهد، این امر نشان دهنده تلقی غالب از نسبت والدین با فرزندخوانده است. اگر کسی می خواهد همسر اختیار کند، می تواند به سراغ فرد دیگری جز فرزندخوانده اش برود! اینکه خانه زاد خودش را که تا دیروز در حکم فرزندش بود به ازدواج خود درآورد، صورت خوشی ندارد. شهودهای اخلاقی من هم با معترضان به این ازدواج، هم آواست. این ازدواج متضمن نوعی استفاده ابزاری از یک انسان است. البته پذیرفتن یک کودک به فرزند، از اول با چنین قصدی همراه نبوده، ولی اگر قرار باشد فرزندخوانده سرانجام همسر پدرخوانده یا مادرخوانده اش شود، نوعی استفاده ابزاری از یک انسان در اینجا متحقق شده است؛ یعنی کسی را با هدفی مشخص و متعارف به خانه بیاوریم و نهایتاً استفاده ای نامتعارف از او بکنیم؛ استفاده ای که مبنای ایجاد و آغاز این رابطه نبوده است. این امر متضمن نقض "کرامت انسانی" است. شما وقتی با کسی قرارداد ازدواج می بندید، رابطه ای بنا می کنید که در آن رابطه جسمانی جنسی هم مندرج

است. اما وقتی یک دختر بچه یا پسر بچه را به فرزندی می پذیرید، اصلاً چنین قصدی در رابطه شما با آن کودک مندرج نیست. رابطه با فرزندخوانده بر حس انسان دوستی بنا شده است. شهودهای اخلاقی من هم می گوید اگر چنین رابطه ای ۲۰-۱۵ سال دیگر به ازدواج ختم شود، عملی غیر اخلاقی رخ داده است.

اینکه می فرمایید شهود اخلاقی چنین حکمی می کند، یعنی استدلال قاطع و محکمی وجود ندارد و ما باید این ازدواج را شهوداً غیر اخلاقی بدانیم؟

«شهود» در فلسفه اخلاق جدید یکی از منابع احراز معرفت اخلاقی است. یعنی ما استدلال اخلاقی مبتنی بر شهود هم داریم. مثلاً شما به نحو شهودی درمی یابید که در همین سنخ ازدواج مورد بحث، کرامت انسانی آن فرزندخوانده نقض می شود و همین دلیلی است برای ناروایی چنین ازدواجی؛ همچنان که به نحو شهودی، ناروایی اخلاقی دروغ گویی و پیمان شکنی را احراز می کنید. به اختصار عرض می کنم که در قرن بیستم، ما شهودگرایان سنتی ای مثل دیوید راس داریم که شهودهای اخلاقی غیر استنتاجی خطاناپذیر (infallible) را قوام بخش استدلال اخلاقی می دانند. علاوه بر این، شهودگرایانی نظیر رابرت آئودی را داریم که شهودهای اخلاقی را خطاپذیر (fallible) انگاشته؛ شهودهایی که قوام بخش استدلال هایی برای انجام و یا ترک کنشی در قلمرو اخلاق اند.

فرض کنیم آقا یا خانم الف با آقای ب قرارداد می بندد که کودک او را به عنوان فرزندخوانده به خانه اش بیاورد. سال ها می گذرد و آن دختر بچه به سن قانونی می رسد و حالا آقا یا خانم الف با آن بچه دیگر بالغ شده، قرارداد جدیدی می بندد که او همسرش باشد. اگر آن دختر یا پسر هم در کمال آزادی و اختیار این قرارداد را بپذیرد، به این ازدواج اخلاقاً چه نقدی وارد است؟
یعنی کسی که تا به حال پدر او بوده، حالا قرار است همسرش باشد؟

بله. یعنی تا به حال پدرخوانده یا مادرخوانده او بوده حالا همسرش می شود.

خیلی نا متعارف است که انسان یک عمر کسی را پدر یا مادر خود بینگارد و سپس آن شخص همسرش بشود. در عین حال، اگر از بدو پذیرش آن بچه به عنوان فرزندخوانده چنین قصدی در کار بوده، معلوم است که آن قرارداد اولیه با اهداف انسانی منعقد نشده؛ مگر کسی درباره فرزند خودش چنین محاسباتی می کند؟

این حالت که مصداق سوء استفاده است. ولی اگر قرارداد اولیه با نیت سوء بسته نشده باشد و واقعا رابطه یک پدر و دختر (یا مادر و پسر) بین آنها برقرار باشد ولی بعدها عشقی بین طرفین این رابطه - که با یکدیگر به لحاظ فقهی محرم نیستند - پدید آید، این ازدواج چرا اخلاقاً ایراد دارد؟

اگر ماده و صورت این رابطه عوض شود، یعنی طرفین رابطه مدت زمان زیادی همدیگر را نبینند و قصه فرزند خواندگی ملغا شود؛ بعداً که دوباره همدیگر را دیدند، رابطه جدیدی در فضای دیگری بین آنها برقرار شود، می توان درباره اخلاقی بودن آن تأمل کرد و در باب ماهیت رابطه جدید سخن گفت. اما اگر کسی دختری را به فرزندی قبول کرده، آن وقت تصور کنید است که فرد تا دو ماه پیش پدر آن دختر بوده و حالا بخواهد شوهر او شود؛ این رابطه غیر اخلاقی است و شهود اخلاقی ما آنرا ناروا می انگارد.

در واقع شهود اخلاقی ما می‌گویند که اگر ژان والژان با کوزت ازدواج می‌کرد، مرتکب یک عمل غیر اخلاقی شده بود. بله، همینطور است.

شما فرمودید چنین ازدواجی صورت اخلاقی ندارد. از صورت که بگذریم، آیا این ازدواج واقعا هم غیر اخلاقی است؟

این بستگی به نظریه اخلاقی شما دارد. اگر شما در قلمرو «اخلاق هنجاری» به «فایده‌گرایی اخلاقی» باور داشته باشید، معتقد خواهید بود که چنین ازدواجی متضمن بیشینه شدن ضرر و کمینه شدن فایده است و به همین دلیل آن را غیر اخلاقی می‌دانید. اگر وظیفه‌گرا باشید، خواهید گفت این ازدواج کرامت انسانی را نقض می‌کند و به همین دلیل غیر اخلاقی است. در چارچوب مکاتب اخلاقی گوناگون می‌توان له غیر اخلاقی بودن این ازدواج استدلال کرد. اگر این ازدواج مسبوق به تجاوز جنسی باشد که حکمش روشن است و از منظر عموم مکاتب اخلاقی، نارواست. یعنی شما چه فایده‌گرا باشید، چه وظیفه‌گرا و چه فضیلت‌گرا، چنین ازدواجی را غیر اخلاقی می‌دانید. علاوه بر این، اگر این ازدواج مبتنی بر سوء استفاده از جهل و ناآگاهی بچه باشد، یعنی سنی که بچه درکی از ماهیت ازدواج ندارد، او به این نیت که در آینده به همسری برگرفته خواهد شد، به فرزند خواندگی پذیرفته شود، باز هم از منظر مکاتب فایده‌گرایی، وظیفه‌گرایی و فضیلت‌گرایی، چنین ازدواجی غیر اخلاقی است.

اگر از اول این توافق در جامعه وجود داشته باشد که فرزندخوانده می‌تواند با پدر یا مادرش ازدواج کند، حکم این ازدواج چیست؟ یعنی عرف جامعه حساسیتی نسبت به این ازدواج نداشته باشد.

باید دید این توافق با چه کسی صورت گرفته است؛ با بچه‌ای که هنوز خوب و بد خودش را تشخیص نمی‌دهد و درکی از مقوله ازدواج ندارد؟ دیگران هر نظری که داشته باشند، کسی اخلاقاً حق ندارد از ناآگاهی آن بچه سوء استفاده کند. یک فرزندخوانده چهار ساله که درکی از ازدواج ندارد.

دختر پانزده ساله چگونه؟ تا همین دو سه نسل قبل دختر پانزده ساله به راحتی ازدواج می‌کرد.

بله، ولی با پدرخوانده خودش ازدواج نمی‌کرد! یعنی تا همین چند دهه پیش ازدواج دختر پانزده ساله در جامعه ما امری متعارف بود، ولی ازدواج او با پدرخوانده‌اش در همان زمان هم امری نامتعارف و مخالف شهود اخلاقی اعضای جامعه بود. آن دختر پس از رسیدن به سن بلوغ، مطابق با عرف جامعه، با کسی جز پدرخوانده‌اش ازدواج می‌کرد. ولی اگر آن دختر با کسی ازدواج می‌کرد که تا دیروز در خانه به او به چشم پدر نگاه می‌کرد، آن دختر نیز مورد سوء استفاده واقع شده و کرامت انسانی‌اش نقض شده بود.

درباره مفهوم "ازدواج غیر اخلاقی" هم کمی توضیح می‌فرمایید. چنین مفهومی اساساً مصداق دارد؟ بله، اگر کسی به اجبار ازدواج کند، ازدواجی غیر اخلاقی رخ داده است.

اگر با اختیار خودش ازدواج کند، باز هم می‌توان گفت ازدواج غیر اخلاقی رخ داده است. از منظر فقه و اخلاق اسلامی (دینی)، ازدواج با محارم نامجاز و غیر اخلاقی است. اگر دین را کنار بگذاریم، ازدواج مبتنی بر اختیار و آزادی، فی‌نفسه می‌تواند غیر اخلاقی باشد؟

اگر با محارم باشد، غیر اخلاقی است.

چرا؟

اگر کسی پس از مدتی بگوید من عاشق پدرم هستم و می‌خواهم با او ازدواج کنم، تکلیف چیست؟

از منظر اخلاق سکولار؟ نمی‌دانم!

در جوامع غربی هم چنین ازدواجی غیر اخلاقی و غیر قانونی است.

بر فرض که نتوانند ازدواج کنند. اگر بخواهند به عنوان یک زوج ازدواج نکرده زندگی کنند، باز هم نمی‌توانند؟

نه، این کار هم در غرب غیر قانونی است. در مغرب زمین هم زنای با محارم اخلاقاً بسیار قبیح است. علی‌ای حال، چه شما واقع‌گرا (realist) باشید و چه ضد واقع‌گرا (anti-realist)؛ در هر صورت، در قلمرو اخلاق هنجاری، زنا با محارم قبیح اخلاقی دارد و نا‌موجه و فروپهادنی است. در مثال مربوط به همان نویسنده غربی، فارغ از جنبه حقوقی ماجرا، قبیح اخلاقی‌اش مد‌نظرم بود.

شما می‌فرمایید عرف این ازدواج را غیر اخلاقی می‌داند و قانون هم آن را غیر اخلاقی قلمداد کرده است. ازدواج یک زن با چند مرد در تبت و نپال ظاهراً هنوز هم رواج دارد و غیر اخلاقی قلمداد نمی‌شود. سوال من این است که آیا در چارچوب اخلاق سکولار، فارغ از عرف و قانون جامعه، می‌توان ازدواجی مبتنی بر رضایت طرفین را غیر اخلاقی دانست؟

این بستگی به موضع شما در فلسفه اخلاق دارد. اگر شما اعتبارگرا (conventionalist) باشید، مثل مرحوم علامه طباطبایی در مقاله «ادراکات اعتباری» در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»؛ یعنی امور اخلاقی را علی‌الاصول اعتباری بدانید، ممکن است از دورانی به دوران دیگر، تفاوت رای‌جی درباره اخلاقی یا غیر اخلاقی بودن یک عمل داشته باشید. علامه طباطبایی مثال می‌زند که زنا و ازدواج، دو عمل مشابه‌اند ولی ما اولی را قبیح قلمداد کرده‌ایم و دومی را روا؛ چرا که زنا قبیح فاعلی دارد نه قبیح فعلی. یعنی ازدواج و زنا حسن و قبیح ذاتی ندارند. کسانی که به اعتباری بودن اخلاق باور دارند و در فلسفه اخلاق رئالیست نیستند، علی‌الاصول چنین نگاهی دارند؛ یعنی معتقدند یک عمل خاص در دوره‌ای ممکن است اخلاقی قلمداد شود ولی در دوره‌ای دیگر، «عرف عقلا» به دلایل دیگری اعتبار می‌کنند که آن عمل غیر اخلاقی است. اما اگر کسی واقعگرا باشد، بر این باور است که یک عمل خاص ذاتاً قبیح و یا حسن اخلاقی دارد و خوبی و بدی اخلاقی این کنش، خصوصیتی است که به نحوی از انحاء در عالم خارج، تعیین و تقرر دارد؛ در اردوگاه واقع‌گرایان اخلاقی، می‌توان «فوق طبیعت‌گرایان»، «طبیعت‌گرایان» و «ناطبیعت‌گرایان» را سراغ گرفت و از یکدیگر تفکیک کرد. رای‌عموم واقعگرایان در حوزه اخلاق، از یونان باستان تا به امروز، این است که خصوصیات اخلاقی‌ای نظیر

خوبی، بدی، باید، نباید، وظیفه.... نسبتی با عالم واقع دارند. به عبارت دیگر، این خصوصیات اخلاقی، مستقل از فاعل اخلاقی، بخشی از ائانه عالم خارج‌اند. از سوی دیگر، کسی که قائل به اعتباری بودن ادراکات اخلاقی است، صرفاً به "اعتبار عقلا" بسنده می‌کند و ملاکش برای اخلاقی بودن یا نبودن یک عمل، اجماع و اعتبار عقلاست. اعتبار عقلا نیز در ادوار تاریخی و یا مناطق جغرافیایی گوناگون می‌تواند متفاوت باشد. از این منظر، مثلاً اخلاقی بودن پدیده چندمسیزی زنان در تبت، از منظر قراردادگرایان، با توجه به اعتبار عقلا در درون آن اجتماع، پذیرفته است، اما چنین امری در اجتماعات دیگر پذیرفتنی نیست. در عین حال، همین پدیده از منظر یک واقع‌گرا، قبح همه‌جایی دارد؛ چه در تبت، چه در اروپا و چه در آمریکا؛ چرا که بدی آن، امری واقعی است که می‌توان آنرا در جهان پیرامون سراغ گرفت.

می‌توان گفت که قانونگذاران اکثر جوامع، از جمله در غرب و ایران، در حوزه اخلاق واقعگرا بوده‌اند؟ یعنی فرض بنیادی‌شان این بوده که ازدواج با محارم غیر اخلاقی است و به همین دلیل چنین ازدواجی در اکثر جوامع ممنوع و غیر قانونی شده است.

لزوماً نه. چون کسی هم که در حوزه اخلاق اعتبارگرا است، می‌تواند ازدواج با محارم را غیر اخلاقی بداند و آن را غیر قانونی بینگارد. چنین فردی، چنانکه گفتم، با استناد به مفهوم "اعتبار عقلا" (و نه قبح ذاتی) این امر را غیر اخلاقی می‌داند و چون آن را غیر اخلاقی قلمداد می‌کند، قانوناً هم آن را ممنوع می‌کند. پس اعم از اینکه واقعگرا باشید یا ضد واقعگرا، می‌توانید حکم به ممنوعیت چنین نوع ازدواجی بدهید.

منع‌های موجود در فقه اسلامی ناشی از واقعگرا بودن در حوزه اخلاق است؟ یعنی واقعگرایی اخلاقی پشتوانه احکام فقهاست؟

فقها بحث فلسفی در این باب نمی‌کنند یعنی احکام را نه از فلسفه اخلاق بلکه از آیات و روایات استنباط می‌کنند. در عین حال، به یک معنا، همه آنها واقعگرایند؛ چرا که معتقدند این احکام کاشفیت از اراده خداوند دارند؛ کاشفیت از امری که در عالم خارج تعین و تقرر دارد.

پس فقها هم در بحث منع‌های مرتبط با عمل آدمی، واقعگرا هستند. حالا در بحث ازدواج با فرزندخوانده، بین فقها و آن دسته از واقعگرایان اخلاقی که مخالف چنین ازدواجی هستند، اختلاف نظر وجود دارد. در این موارد چه باید کرد؟

این تعارض در ذیل رابطه فقه و اخلاق صورت‌بندی می‌شود. باید ببینیم که مبانی و مبادی استنباط فقها برای این حکم شرعی چه بوده است. در این جا باید وارد بحث از مفروضات انسان‌شناسانه و وجودشناسانه فقها شد و آن دسته از مستندات آنها را که مستمسک صدور چنین حکمی بوده، واکاوی کرد. علی‌ای حال بر این باورم که نیازمند سنجش احکام فقهی موجود در ترازوی اخلاق هستیم؛ احکام فقهی‌ای که منافات جدی با شهودهای اخلاقی عرفی دارند، نیاز به بازنگری جدی دارند. ما گریز و گزیری از بازخوانی انتقادی فقه در چارچوب احکام اخلاقی نداریم و فقه بریده از اخلاق ما را به جایی نمی‌رساند. یک مثال روشن مواردی از این دست، مقوله مباحته (بهتان زدن) است که چند وقت پیش جناب محمد سروش محلاتی مقاله‌ای در این خصوص نوشتند؛ من نیز در این باب مقاله‌ای منتشر کردم. به فرض که کسانی معتقد باشند بهتان زدن به مخالفان شریعت رواست، اما لازمه این سخن این نیست که

این مدعا به لحاظ اخلاقی موجه است. ما باید در مواردی که احکام فقهی با شهودهای اخلاقی عرفی منافات جدی دارند، فقه را به جانب اخلاق نزدیک کنیم. پیامبر اسلام فرموده‌اند: «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق». بنابراین نقد اخلاقی احکام فقهی ای که آشکارا با شهودهای اخلاقی ما منافات دارند، امری خداپسندانه و پیامبرپسندانه است.

حکم فقهی ازدواج با فرزندخوانده هم بر مبنای "ضرورت نقد اخلاقی فقه" باید اصلاح شود؟

بله. این مورد، دست کم به نظر من با شهودهای ما منافات جدی دارد. تصور می‌کنم داوری کثیری از دینداران هم در این باب همین باشد. در عین حال، همان طور که پیشتر توضیح دادم، می‌توان استدلال اخلاقی هم در نقد این نوع ازدواج اقامه کرد.

اگر شهود را عاجلاً پایه و یا مصداق استدلال اخلاقی ندانیم و شما بخواهید استدلالی اخلاقی علیه این ازدواج مطرح کنید، به طور خلاصه چه می‌گویید؟

از منظر «فایده‌گرایی قاعده‌محور» چنین ازدواجی را اخلاقاً ناروا می‌دانم؛ چرا که اگر این امر بدل به قاعده‌ای در سطح جامعه شود، کمینه شدن فایده و بیشینه شدن درد و رنج اکثریت شهروندان را در پی خواهد داشت. فایده‌گرایان قاعده‌محور، فارغ از بررسی چنین ازدواجی در چند سیاق محدود، به تعمیم یافتن و قاعده مند شدن آن در سطح جامعه نظر می‌کنند و از این منظر مسئله را ارزیابی اخلاقی می‌کنند.

نقد اخلاق فضیلت‌گرا بر چنین ازدواجی چه می‌تواند باشد؟

کسی که به اخلاق فضیلت‌گرا باور دارد، می‌تواند بگوید کنشگری که فرزندخوانده خود را ابژه جنسی ببیند، در مسیر استکمال اخلاقی حرکت نمی‌کند. غایت قصوای اخلاق فضیلت‌گرا، رسیدن به انسان فضیلت‌مند (virtuous person) است. انسان فضیلت‌مند کسی است که فضائل اخلاقی، مثل بردباری، وفاداری، مهربانی، عفت و ... در او نهادینه شده و بدون تکلف و به سهولت در رفتار او ریزش می‌کند. از این منظر، کسی که چنان نگاهی به فرزند خوانده خود دارد، فضیلت اخلاقی عفت و پاکدامنی در او نهادینه نشده؛ چرا که در او نگاه نועدوستانه بدل به نگاهی جنسی شده است.

بنابر آنچه آمد، می‌توان با مدد گرفتن از آموزه‌های فایده‌گرایی اخلاقی، وظیفه‌گرایی اخلاقی و فضیلت‌گرایی اخلاقی، استدلال‌هایی را علیه روایی کنش ازدواج با فرزندخوانده، صورت‌بندی کرد